

و صلح آوردن و گفتم که چون اینها را دیدم در آن
 جاده اوصاف باید سپید داشت او در دو صفت است و صورت
 است که گویا از زینت برکنان
 این چنین بر چشم تو خط نموده
 در نشان یافت کام

بنا بر این خاتم
 و بعد از آن
 شادمانی و شادمانی
 ۲۲۲۲
 ۲۲۲

شکند تا که در طعن و تندی که از ده است تا که در طعن و تندی
 هر نوع اندازد و عیال آن نه گفتم که در طعن و تندی که از ده است تا که در طعن و تندی
 جانشین نه بریزد که جانشین خایه بکنده و بکنده بی شکند
 موقوفه که در جانشین خایه است در نیز از ستادان نیست و این را
 بهر بی عقلی که اندازد که مال و باقی است که صدم
 پا در دست من باز داده و بار بدهد و جانشین خایه بهر از مانند
 نسبت نیز از ستادان موقت بکنند خایه خایه و لایه که در و
 رسانند و اگر سنگی نیست بقوت برادر بر بام بر نهانست
 خطی از لب نیز از ستادان بر آنجا مانند که سنگ بر دارد
 و جانشین خایه نه بد صباخ و از سنگ است که بقوت
 در نیز از ستادان بایست که در ده که بر گفتم که در ده که
 بر نه است که جانشین خایه نه گفتم که در ده که بر گفتم که در ده که
 کند ضیوع بهر است که در ده که بر گفتم که در ده که

حکمت

[illegible]

بنده و نیز بکار و اندام عیقه از روزی که به سجده نماز آمد و نیز
 نیز اندام را در سر کمر از کف انداخته و بکف بر آن دست نهاده و
 کرد و ایند با او از سر خیزد و در بیستی شش را بر اندام از او
 اندام از هم بکنند و در طبق تعلیم است در کار نهاده و دیگر
 چون در وجود ما را بر که در و دیوار و سحر برای جماعت بخازد و
 و نیز با یکسان در دست باشد باید که آن یکسان را بر دست
 ضایع در حدیث نهاده است اما در اصل احتیاج است
 فی سجده و سبوق به بیاض یا خند یا بصیرت
 یعنی بگویند و یکی از شما و سحر در بار و دیوار و دیوار
 یکسان را بر او دیگر بعضی آده از زیر است بکنند و
 آورده در آن سر کنند و نیز می اندازند و بعضی کمان زده کنند
 و یا بر می غلطیده و یا کمانه و دیگر نیز در بار و دیوار و دیوار
 می اندازند و نیز اندازند و بعضی ترسیده و بکف بر آن دست نهاده

بگویند و در این میان هر چه که از ایشان می آید
بسیار است و اینست که در میان خود و در میان
معیشت و امور دنیوی و دینی و در میان
اندازد و سخت و دشوار کند و باز کند و در طلب
کوشش و پیوسته و اینست که بعضی میگویند که اینها را
بر سر هر یک از اینها نوشته اند و بر سبیل مباحثه باید که
سختی نکرد و چون کرد و اینها را بر سبیل مباحثه
کرد و باز بر اینها سخت و دشوار کرد و بر سبیل
و گفت که هر چه که از ایشان می آید
و گفت که هر چه که از ایشان می آید
و گفت که هر چه که از ایشان می آید
و گفت که هر چه که از ایشان می آید

بگویند و در این میان هر چه که از ایشان می آید
بسیار است و اینست که در میان خود و در میان
معیشت و امور دنیوی و دینی و در میان
اندازد و سخت و دشوار کند و باز کند و در طلب
کوشش و پیوسته و اینست که بعضی میگویند که اینها را
بر سر هر یک از اینها نوشته اند و بر سبیل مباحثه باید که
سختی نکرد و چون کرد و اینها را بر سبیل مباحثه
کرد و باز بر اینها سخت و دشوار کرد و بر سبیل
و گفت که هر چه که از ایشان می آید
و گفت که هر چه که از ایشان می آید
و گفت که هر چه که از ایشان می آید
و گفت که هر چه که از ایشان می آید

که از نو که حدیثی از او گرفته شد و فعل و اثرش را بسیار کوشش
بعد از آن که در کمالی بود کسی که در کمالی است و در کمالی
است که از او گرفته شد و در کمالی است که از او گرفته شد
بما از ابتدا یکی که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
آنکه در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
فاما بر آن موافق دارد که از کمالی است و در کمالی است و در کمالی
در استانی که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
منو که بر آن است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
روزی بسیار شد و از آن که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
بر دست که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
فصل کمالی که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
و ما در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
خداوند به نیت که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی

این

که از نو که حدیثی از او گرفته شد و فعل و اثرش را بسیار کوشش
بعد از آن که در کمالی بود کسی که در کمالی است و در کمالی
است که از او گرفته شد و در کمالی است که از او گرفته شد
بما از ابتدا یکی که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
آنکه در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
فاما بر آن موافق دارد که از کمالی است و در کمالی است و در کمالی
در استانی که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
منو که بر آن است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
روزی بسیار شد و از آن که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
بر دست که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
فصل کمالی که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
و ما در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی
خداوند به نیت که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است و در کمالی

[illegible]

بجست که گفته اند انجمنی ترک نشینند هم وقت از راهی مایه از کلمات
که بیشتر فرموده باشند به خود خودی شستنی طاعت باشند بر او خود مانده
از بهر بکشد که روزی روز نکند و فایده بهر شستنی و روزی شستنی
میباشد و باید در وقت کلمات بلند را در وقت
صدای بلند و صدای بلند صدای بلند را است که اگر کسی از این خبر بخواند
نزد بایات او در شمار بلند است که کند و در درم سکون غیر خوب
حق از است اطلاق لفظ بلند کنی بر تو اگر کرد و او را در بر
بلند نماند تو را خبر کرد و هم اغراض بلند اند از صدای بلند
را نهایت بهر است و اگر کسی را که از او خدا که خدا را که خدا را
در ذات یکی تو نیست بلند و در روز تو که که بلند فلاح این را تو
و طاعت مردم زمانه تو هر دو معانی شده است از است آنچه تو
سنگ از اوست نیست که که در این نام و در کلمات شایسته درم
تو تمام در در صدای بلند است و در بلند اند از کلمات

کوهی که سقف آفران با خود از آسمان است لکها بار در دوزخ
 انزال و جمیع از همه بر مصروف مصروف است تا توانا و خوار
 نمایند بر آبراب زاید اول با برود و جزو نگار کنند اصحاب
 بر دو فایده بست و یک در دست حق عیب از آفرینش
 بیدار است که صفت و تران کعبه است زمین گرفته بر آفرینش
 و صف و در است نماید عیب تند و نه بیدار و کلاه و کند
 در هر شکسته است و عیب تر انداخت اصل کل از باب
 در میان حق علت تر گفته می آید که تر از کجا علت کند و از
 سبب عیب باید است بر تر از صراف نزد از طاق و قندیل
 رایت شمشاد و در نظر کند اگر تر است تا به نامو بر آفرینش
 بر آفرینش باید که در تر عیب نباشد بیاید و است که در
 عیب است نظر و کجا کند اگر کجا یان رخ و در کجا کند
 تر عیب نباشد عیب بر تر انداخت اول و در تر عیب

کرده اند که دست بوقت خفتان هر که بر سر سرشته اند و جمیع
 بار بر سر تر دست نادرین شک است از او سال و در برون بود
 و دست که در می مال بود تا به توانا و عیب بر تر کنند که
 جماعت در جمیع جزا و صفت برسانه و صفا و در کاف و تر عیب
 حکم و در باب جمیع صفت و در تر عیب بر سر از خود سخی و صفت
 و صفت شسته است که بر سر انداخت و شکله و در هر که در
 قوت بر سر تر قوت یکی از سر باب بر انداخت و تر عیب
 است که بر سر تر شسته است و در صفت کند و تر عیب
 که در و در قوت یکسان و اما بر سر تر از تر عیب و در صفت کند
 در هر که بر سر تر عیب بر سر تر عیب و در صفت کند
 میگرد و در ای راندی شسته است بعد از آنکه در و در تر عیب
 صاف و جمیع شسته است که اگر شسته است با تر عیب و در صفت کند
 از تر عیب بر سر تر و در تر عیب شسته است که در تر عیب



در دوست گویند و از خواهر که کمال میبندد گفت دوست نیند
مهر نیک و یابد و آنرا نیک نرود بهر دو انگشت کمال
باب آرد مراد که یابد ستاره و یابد والد را در اندازد
گفته تا کردن دادن عادت نشود و در که بازو
بهر روز نباید دست از میان بجهت بر اندازد و نهی که را گویند
که کمال نیند نماند لایم نرم بلباید کشند از آن
که دست را کشند کند دیگر بعل را سبک بیاثر رفتن
کمال را بلبند کردن و انداختن را خایه و فیه را استوار
باید که در وقت بعل سبک رفتن کمال عذر رفت
غایب و در رفتن بعل را باید بسیار است و کمال فوت
و کمال بجز در وقت نشدن اندام و بر رفتن که در وقت کمال
سخن و لبسته شدن که بخت چهارم خایه شدن بعل ۱۰
بجای لبسته شدن کمال در قسم است نشدن هم مختلفه بود

۱۲۸۵

[illegible]

تربیع تا غم بر عاصیه به جمع امورات تا ممانند از دین
تا که در کتب تمام است و چون در این نامه گفته در این
صد و زیاده است بر زیاده و بفرستد ترا و به خطا شود
که چاکر بفرستد و بر مردم اندازد ترا و از خطا بود و بفرستد
استقامت گیرد و استقامت دهد و کار ترا اندازد
اصلیست در این خیال است که در هر مختلف امور و متغایر
الوان از هر یک که تیرک نشانه تا مختلف و در روز دیگر
یک شست اندازد و بفرستد به اهلند و نشسته کنند و هر
و کنند بدین باشد اینچنین را بر اندازد و گویند که بفرستد
استقامت گرفته است و ای قایده غیب و غیب است
که در این نامه اندازد و از این خطا باز نماند که و الی همین
منقول رسد و شده است از این امر علی بن جوهر از زاده
امیر علی بن خویین اندازد و بفرستد و در استقامت و بفرستد

نیم ماه و در هر یک شروع بر روزی از هر یک به یک و یک و یک و یک
که در وقت فرمودند که در هر یک از این نامه گفته
باز از هر یک و در هر یک از این نامه گفته است
بجز در وقت که از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
هر که در تمام این نامه گفته است و از این نامه گفته است
چنان دفع باشد که سال تمام از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
و اعضا که وقت که نشسته است که از هر یک از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
باز بعد از این هر چند که گمان بلند کند و در وقت که نشسته است و از این نامه گفته است
بفرستد و در روزی که گمان بلند کند و در وقت که نشسته است و از این نامه گفته است
و بفرستد و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
گویند از این نامه گفته است و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است
و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است و از این نامه گفته است

در این فاما استاد باید به این شش جزیر اندازد و هر کمال
برگزینست بهر جوهر حساب مذکور موجود شده باشد جزیره
در این اندازد که گوشه اول است و او هر کس که کمال لازم نرم در دست
دارد و در زمان از کمال کشف و ضایحه شش کشف نماید و این است
و چند آن کشف که فایده بهر شش و زده کمال را با وضوح
بیان آن کشف بسیار کرد و بعضی از کشف کمال کمال می کنند
ان عیب است جوهر کشف کشف کمال لازم نرم در دست
استقامت داده بکند بعد و در دست زنده اول و کمال
سرم از حد که در دست باشد و در دست زنده یک باشد
خاکریز و طاق و با قند علی اندازد و در دست زنده
در دست زنده کمال که در دست زنده کمال کمال کمال
بر دو نوع است تفریق که یک کمال کمال کمال کمال
توان کشف کمال از دست کوشید و دو کمال کمال کمال را

کمال

در این فاما استاد باید به این شش جزیره اندازد و هر کمال
برگزینست بهر جوهر حساب مذکور موجود شده باشد جزیره
در این اندازد که گوشه اول است و او هر کس که کمال لازم نرم در دست
دارد و در زمان از کمال کشف و ضایحه شش کشف نماید و این است
و چند آن کشف که فایده بهر شش و زده کمال را با وضوح
بیان آن کشف بسیار کرد و بعضی از کشف کمال کمال می کنند
ان عیب است جوهر کشف کشف کمال لازم نرم در دست
استقامت داده بکند بعد و در دست زنده اول و کمال
سرم از حد که در دست باشد و در دست زنده یک باشد
خاکریز و طاق و با قند علی اندازد و در دست زنده
در دست زنده کمال که در دست زنده کمال کمال کمال
بر دو نوع است تفریق که یک کمال کمال کمال کمال
توان کشف کمال از دست کوشید و دو کمال کمال کمال را

کمال

دست خود در غم از تمام گشت خنایچه در تیرگی زخم بنگار
است در تیر تمام شهر زخم گفت که المعراضی کلای مغرب
یعنی هرگز تمام غم است و اگر تیر از سوفا را معطایم گرفته
بغیر است بشنید و صفت که در شکر است که جو در جو را انبساط
پوشد و فارسان علی شوخ در و آید فیه نشسته در دراز
نوا که در تیر دفعه می یابد نیست که در تیر مقایله با کست
در آب بر چند که آب صدف نه جو طایر نشسته جلز زبانه
تخمنا که در تیر است تیر انداز بر خنده که صدف انداز است
گشت خود جو تیر مال که اندک در و نشی زبانه گشت و اصل در که
تیر که می افتد خنایچه آواز که یک صاف خیزد و اگر موافق شود بخند
نشاید و عیب خنایچه که در انواع است یک که و و لکه در
و که که در زیاده از آن که در اینست که جو تیر تمام در آوده باشد
بای هر در در و از محل که بر صافی است داده است موت از نه گشت

[illegible]

تیرکشتاید و این نوع تیر را سندی گویند مخصوصی برای در
زیر پیر که خط شده و چون پیر را بر سر بسته اول نشیند و باشند
بای که است را بایستای و باشند بایستی و بایستی که در
بهار و چنانکه بر زمین باشند و بقیه دست بستار است
بیشتر دو تان تا آنکه تمام در آید بعد تیر کشت که عمار
دست بستار کنند و آنکه در زیر پیر را نعلین کنند و در
نهار و در این نوع تیر بر زمین نشیند و ستان بسیار کانی
و در کشتن تیر بر هر کجای اندک کنند و از کجای اندک
استاده تیر بر سر بسته و جانیست زیاده و تیر انداختن
فایده چهار قسم دارد اول آنکه بایستی
سختی تیر را تیر انداختن است و تیر جلده را از تیر انداختن
و اینها تیر کجای اندک نیستند و جانیست زیاده و تیر انداختن
انداخته و دست بستار بار عمارت نیست و در کشتن

چنانچه بالا ذکر رفت است تیر مد کور بر سر در خود در دست
دیر و خزان جانند اگر انداختن و در دست و تیر انداختن
چنانچه در دارد و خالی از خطر نیست چون تیر مد کور بر سر بسته
خط بویست کشتن این است و در دارد اگر انداختن خط بسته کنند شاید
و اگر بایستی کشتن خروف انداختن که تیر مد کور بر سر بسته
بایستی انداختن و در دست بستار است و در دست بستار کجای
تا مقصود حاصل آید و بعضی در ناوک فلک با آسمانی می کنند
و اگر که در آسمانی می کنند از ناوک می گویند و بعضی در ناوک
نوع دیگر است می کنند که در تیر مد کور بایستی با تیر مد کور
تیر انداختن که در ناوک کشتن مراند از ناوک عمارت حاصل است
و در بعضی رساله افتاده است ناوک فرستادن و دست
بایستی بر کجاست و تیر مد کور بایستی که تیر مد کور انداختن
دست بستار که در ناوک کشتن و در دست بستار کجای

سرمای بر پشت اندازد و اگر خواهد بر شانه اندازد و اگر
خواهد شکم است مانده شده و یا در کتف و از او
گفتند اندک بر پشت اندازد و رعایت صافست بر اطراف
اگر میانه تیر اندازد و در صید مفصل بسیار بسیار است
و اگر اندک در هر دو تیر اندازد و در کتف و در کتف
و نیز شکار بکلی گفته شده اما هر یک را رعایت و استعمال
شود و مهارت زیادت کرد و در موازنه انداختن خود
در یاد و انداختن تیر شکار اگر مقصود است فاما ای
ضمناً عادت است برای انداختن ضمیمه و در یافتن تیر
خود و خود را بنال خصم زد و پسندید و در یافتن هر طرف
تیر اندازد و دانگد و بر موازنه اندازد و در کتف و در کتف
اگر موازنه مانده زان و غنیمت از او هر یک را در کتف
تیر اندازد و اگر جانور در شانه طایر و در کتف و در کتف

مانند عقاب اندازد و در کتف و در کتف و در کتف
یا اگر تیر را بر سر جانور و بر سر دیگر یا بر کتف
تیر تیر عظیم است و در کتف است که ضمیمه از قاصد شده
پسندید و در کتف و در کتف و در کتف و در کتف
که بسیار است از صید و در کتف و در کتف و در کتف
بر کتف و در کتف و در کتف و در کتف و در کتف
کو به ریشی بخل طر تر اندازد و در کتف و در کتف و در کتف
بر کتف و در کتف و در کتف و در کتف و در کتف
از طرف حای عقیده بر کتف و در کتف و در کتف و در کتف
که از آن به عقیده است که در کتف و در کتف و در کتف
سایه و است تیر تیر بر سر و در کتف و در کتف و در کتف
لکه آید که در کتف و در کتف و در کتف و در کتف و در کتف
ریشی بر کتف و در کتف و در کتف و در کتف و در کتف

سختی نیست و در دیدن صید جو خواهد که تر شکار از انداز
اولی بسیار کند و جو شکار را از دست گرفته و تر شکار
و اگر شکار سختی و دمانده شود و شکار را دید اگر او باشد
گفته اند که شکار به تو شکار به یادیده و گشت نه بد و او را از پس
بیر بخال کنند و بزرگ او را صد سختی و در و در دست است که بزرگ
اولی که در و در دست تا آنکه سر باز کرده و در و در باد انداز او
جو را مقابلی با او کنند از دست او و بزرگ او را در دست او
بیر اندازد و اگر شکار را و جو را در میان کند بسیار و بسیار
اندازد و در دست او را که شکار را و جو را در دست او
اولی که است و در و در دست او را که شکار را و جو را در دست او
جو را در دست او را که شکار را و جو را در دست او
سواران از او اخلاقی بر او را و در دست او را که شکار را و جو را در دست او
بیر جو را در دست او را که شکار را و جو را در دست او

کنند تر از آنکه بکنند یعنی کوفه بره بر کند و اگر شکار
بکنند و شکار را قریه کند و اما شکار که بزرگ کند و اما
جانبی که اندازد و شکار که گرفته کند و در و در دست او
میدان جو را و شکار را که بکنند و در و در دست او
کونی بسیار کند و شکار را که بکنند و در و در دست او
و شکار را که بکنند و شکار را که بکنند و در و در دست او
دست بسیار کند و شکار را که بکنند و در و در دست او
بهره شکار را که بکنند و شکار را که بکنند و در و در دست او
اندازد و شکار را که بکنند و شکار را که بکنند و در و در دست او
در و در دست او را که شکار را و جو را در دست او
از پس شکار را که بکنند و شکار را که بکنند و در و در دست او
کرده باشد و او را بکنند و در و در دست او
کرده باشد و او را بکنند و در و در دست او

شکار

لابد جمیع شبهه را از دست اندازیم و اختیار هرگاه بر موانع
 سطحی است باید که سید از سر کار بر روی موانع بگذرد
 و باید که ترس از انداز اول از چشم بخساند و تنگی فکر نکند
 استیجاب نماید و انداز رسیدن را انگیزه کند و از تنگی فکر
 بگذرد و سید باید در این راه که کند بعد و یک طایفه از
 و یکایک در این خفتن نمی توان است را در هر برای طریقی
 که ضایع بر آید که از سر کند و در طریقی کند از سر فرج
 زند و نهی که گاه بسته کرد و نماند از آنکه از عیب است بسته
 می تواند فرج است و یکایک کند از پانده انداز و اگر صاحبی از او
 نمکند بعد و یکایک خفت تمام از زبان بر آید و از او
 بخود بگذرد و گاه از سر تنگ کرد کند و از فرج راسته کند
 بگذرد از ترس از سر عظیم است و یکایک از پانده انداز
 نیز از عفت تمام بر آید و از وصل کند و بعضی که وصل

وضع بر اندازند اخلاص و ششمان و قلدری و ده و صبیحه
دم است و این نوع غالباً تعلقی بسوار دارد اگر چه در حال
بناب نه که در وضو ضبط کرده باشند و این نوع منظور است از محو یا
قسم کردن و نوع است اول در ترویج و انکار امور ضو و غیره از این
نیز سواران بخش بر حرف و ضمیمه و ششمان رعایت نمودند
نیز بر حرف این اخلاص ضبط شده باشد و تواند که بر حرف ضمیمه
تیر اندازد و مقصود از این اصل در هر یک از سبک است و از دو
انداز است بر که بر پشت از سبک است کند و قفس یکی که
تواند کرده باید که ضمایح عادت کنند که از سواران سبک است
بر اندازد و همان در زیر بر دوش آن در ضمایح سبک است بر حرف
این چنین سبک است باید که محلی تنوع تیر اندازند و در هر
نشان در همانند اخلاص تیر بر انواع است اندک و در سبک
برای سواران و حریفه در احصا کردن بر پشت که با فاما

زاده که پیشتر بنیت داشت در آن سکنه خانه خالت مرده
 برمیخت گفت از خانه آنکه مرده از نصف زن زن خالت است گفت
 به بیرون و معقول است و هر سو را بر تراب موافق باید بیست
 هزار و در قسم او را قسم فرود بکنند و ترسیم کنند و فرود
 در قسم جانب بکمان در درازن است و بنیت و بعضی استاده
 برای او دمان و عبادت بر تباب انداز گفتند و حق را
 خوب بماند نیز در تو در بار مع بقا کس در از آن که مرده را
 و از این که در او را بگوست و در بار خزان که مرده را بکنند
 بخا مائید و از این که در نصف و با و بخی بکنند و بنیت و تراب
 بر تباب بکنند و بنیت و در درازن تراب و در درازن
 نماید تا تراب انداختن و بنیت و در اساک که مرده را
 و در استی نیز سواری و در خانه و در خانه و در خانه
 باید داشت که مرده و مقصود از جمع انواع ترسو را بر تراب

ایله

اند از حدیث نماید بر تراب بکند و بنیت و در
 سو قینی باشد از آن که در تراب است که مرده از فطای و در فطای
 و یکانه می بنیت و این دو بنیت نیز که موافق این معنی است
 بنیت ای آنکه در تراب بنیت و در تراب بنیت و در تراب
 سو قینی را مع بکند بخام کرد و مرده بنیت و در فطای
 و کوزن تراب بر تباب بر اندازد که است گفتند و تراب
 نمی از وزن که است یعنی اگر که در در در در در در در در
 تراب برای آن که در در در در در در در در در در در در در
 شایسته فاما و بعضی سالها که یکبار بنیت و در تراب
 زیاد از بنیت و در در در در در در در در در در در در در
 نمی بنیت و در بنیت و در در در در در در در در در در در در
 سکنه بنیت و در تراب برای آن که بنیت و در بنیت
 مبنی که کمال تر اندازد و در در در در در در در در در در در

دریا بهر آب شیر اندازیم بر آب هموار نه زرد و در ملک
بایر و اگر سباج بریان زرق و ست تیر اندازیم
بر آب هموار نه زرد و وضع آب نوح تر برای جلد کبریه
مفعول کشانی است جاسک جلد را رفیع و قلیع
بود و آن کف صبر بر آب هموار نه بود بیهوده بیهوده
تیر اندازد که ست بلند که طریقی بر تاب انبار سازد و شستنی
و در آن صم افشته و جانور و زهر از او بلند نشد و بیهوده
انبارش و صم بر دست بر جانور و زهر تیر اندازد و طریقی و جان
بهر باب اندازد از است که اول تیر که دو و نه تیر که را صد
استقامت در بهر تیر از آب خاک بیهوده بیهوده و دست بلند که
بر موازنه الکون بسپارد اندازد و جز آن را بخاطر طبع منوم
بایستد بیهوده و قیاسی با اندازد و جز برای تیر خاوند کرد و با
دست بر صفای و دفع کف و حرف اندوزد و زرق از تیر تاب

نقش مشک کند و قلم لا کند و در چشم زرد و دست بر دست
ضفا و حط از جانک لا بدارد بر تاب اندازد و جود و خیر و رف
بر موازنه و ستاده شده از موازنه و شستن و دست و شستن
بهر موازنه و خورشت بر تاب بایر و در بهر تیر اندازد و کبریه
زنج و مصداق برای معرفت تقسیم بود اگر در شستن و کبریه
در کیفیت از نقش و ست و منافست کند بر بی نقش و عکس
محسوس و نهایت بر تاب اندازد از تیر که هر که
بهر تاب و در دیار حضرت و ارا ملک شهود بی برابر تیر
بر تاب اندازد و تیر اندازد و در اندام کامل نشود و اما و ملک
بالا دست یعنی در همان ترکستان از آب شستن بیکد و تیر
تیر اندازد از آن خاصیت مواد بسیار بجا است و در
زرق و ست یعنی لکن و در نکال بهر تیر که تیر اندازد
آن نیز خاصیت بود و اگر که با تیر در کال ملک لا بد

برود و خلق علقش بود و اگر کوزه بر تباب برست
این باندا در است نقش وسط اهوایع
بنو اگر در ه تفاوت نشد که اگر کوزه بر تباب اندازد
نقش بر تباب اندازد حق سوا لا است
در میان بر تباب اندازد و در ه تفاوت نشد و اگر
از مطلقه که گفته شد که عرض حاصل نکرد و در نظر بر نقش
نماید و عمل بر آن کند مقصود در اگر نظر کرد و آن
نقش که بر تباب مقصود در اندازد بر صورت نقش
میکند و راده از خوب مربع و مثلث بر زمین
در سجاها چنانکه راده نقش باشد که خط کشیده
و راده ای مذکور باشد اگر خواهد و در وسط کوزه اندازد
دست برست سجا نقش مربع که از دست کشیده و
برادر بر تباب راده خواهد که بر تباب اندازد و در نظر

کفته اند اگر کوزه بر تباب راده است زود یا لا شود
تیر کم افتد و طریقی نقب هم مذکور بر نقش
مجموع در خط و ادای غمی شنبه و شفا حاصل میشود
دایره کاغذ نام خود در بر کاغذ رخت میدهد و بگوید
کامل را بر تباب کند و در طاعت خویش بقدر حاجت
و امکان بدین معروف و کشته و در تامل سالها کند
که اگر کشته تا نقب هم سوارا محسوس و معقول نقب کند
و بخاید خنجر در تفاوت و بخار زبانه بتوفیق
و الهام ربانی ضایع بود است و داد و نقب
بر نوع است از صفی و دل اگر راده را نقب افتاد
که بر مخصوص اخراج و عیب است از استادن
که در تباب و در خط و کوزه بعد از آن که بر
علی کند تباب و شاکر که در دعا باشد و صورت

[illegible]

برتاب انداز از آن قوت تا نصف جو را کف اندازند القوس
 بالقوس قوت در آن رخس قوت است که افتاب
 در قوس انداز از آن سبب که شش بنشانی تا اعراض
 در کمان نمی بانی مانده جز افتاب قوس انداز کمان
 بکلی کرد در کمان قوت میگردانند تا نصف خطا و عمل
 برتاب انداز کمان میگرداند از آنکه از نصف است هر چه
 که هوای خشک میگرداند در دور و دور و دور و دور و دور
 انداز باید که اول وقت از وقت اندازد و در میان
 روز تابستان هوا که برتاب انداز از آن سبب است که هوای
 در کمان خون کمان در افتاب بنشیند تا بر در رخس
 بدست میماند جز که کمان از آنکه در تابستان در دور و دور
 معتدل مانده بهار و خزان تمام روز در وقت که خواهد بود
 اندازد و در نصف از خون که بعد از آن است و عقوبت

زیاده افتد و بر کسر برتاب از غنای بر روی کند باید که
 در بر کبری او شکی در حق و طبع و دست و در از بر او باشد
 در بر کسر بر یک ضربه باشد یعنی از نسبت مایل است که باز
 که در دور و خزان یعنی موافق باشد و بر تاب از ستاد و بر
 بهار نیز است و بنایت شکل از دور و در آن غنای در جلد
 و نماند و شست و آب است که کلب از خا خا می کنند
 بنی که کسوف خا را از آن سبب است که می کنند از خا خا را صلا
 دیگر نیز است و بر تاب نیز بر اندازد قوت کمان است که
 کمان نامی از آن نوع از دور و دور و خا خا می کنند و نیز
 نمی باید و بنایت کونای بر تاب است که بنشیند و در دور
 قوت کمان صفا را باید برای هر کمانی که در جلد
 بهار اندازد خا خا و کمان و نیز در آن است اما شش و خا خا
 و دیگر نیز است و از اسباب برتاب انداز باید و در تاب

اسباب

سبب

که در هر که خفته میکنند و بر سر سوار میسازند بدانند که
تیر بصفت زنی گرفته و در وجود تیر بر تاب بر عکس
گفته اند تیر را بر کمان سوار دارند تا تیر هر سوار کرد و بلند
خیزد و تیر کنند دست بر تیر بیشتر از دست چپ است
و در دست چپ تیر اند که بکند فلان بر هر طریقی که در انواع
دیگر گفته بکند بر هر دست دست بکند بر هر تیر تیر
از جان یوز بایر و در هر طریقی که در دست جانور کند
در میان و بر جانور کند از دستش و در دست با در دست
که از بکند و در دست تیر را در دست و در هر طریقی که در دست
بر هر که از آن که بر دست که بکند تیر تیر تیر
و دست تیر کنند و در دست گفتند که در دست انچه که در دست
ایستاده بر هر که بر تیر تاب از دست و در دست جانور و در دست
فراخ و تیر و در دست مقدار و در دست انچه که بر هر که جانور و در دست

در با جمعی آید و در دست که در دست و در دست و در دست
شقی میکنند و در دست که در دست و در دست و در دست
از اجابت شقی میکنند و در دست از دست و در دست و در دست
بر تیر بر تیر است که از دست و در دست و در دست و در دست
تیر تیر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
بسیار دارد و در دست از دست و در دست و در دست و در دست
که هر که در دست که در دست و در دست و در دست و در دست
بالا در دست که در دست که در دست و در دست و در دست
که در دست و در دست از دست که در دست و در دست و در دست
دست و در دست از دست که در دست و در دست و در دست و در دست
که در دست از دست که در دست و در دست و در دست و در دست
تیر که در دست که در دست و در دست و در دست و در دست
انواع و در دست که در دست و در دست و در دست و در دست

که در هر که خفته میکنند و بر سر سوار میشوند از آن است که
تیر به دست از بعضی گرفته و در دو دو جو تیر بر تاب بر عکس تیر کنند
گفته اند تیر را بر کمان سوار و بپوشند تا تیر هر سوار اگر در و بلند
خیزد و در تیر کنند دست ^{بسیار کند} است بیشتر از دست چست است
و دست چست یا نه اند که بکنند فاما بر آن طوطی که در انواع
دیگر گفته بکشد بر این طوطی دست بکنند و بر سر تیر بر تاب
از جان و یوز بپایند و آن بر طوطی که خطا و کس جانور را بکنند
در میانند و بر جانور نند که از وضقی دار است باد در آن
که از شکند و یکی صفت تیر را در و در و اگر بر یوز نماند
بر یوز از آن که بر لب است که گشت تیر دست باید که بکنند
و سخن بماند کند و بعضی گفته است که انبیا که رفتند
این انبیا بر کبریا بر تاب از آن که در و در و جانور و در و در
فراخ و شب میبند و در و مقدار که نام از آن که بر کبریا جانور و دیگر

[illegible]

را به وقت از دوا داده دارند که وقت فرستادن
تیر چون بر سر سید هم او نکت که یک غث بداند تا آوار
کیر و بس تیر فرستد و چون از فرسخ فاصله از او دور
آرد و شناختن صلا و خشکی کجاں مدکور که برای آبرتاب
در او آید از آن جمعی خاشاک کند و نزد کسی که شش از آن آرد
ویرماند ضایح او از طایس کجا ماند و آنرا آن تیر و دست
ظاهر کرد و جوانی او داد و در صید او و در لیل بر کجا
و اگر بعد خاشاک او از مدکور او و از او شش و بعد از او در
بسیار جسم او و در لیل که کجاں خشک و در بر
دیگر انداخته تیر کی از سبب بر تاب انداخته است
تیر بر تاب از خشک و طایس و خشک و در لیل که
باریک و کجاں بر کجاں و طایس و تیر بر تاب
بر تاب تیر و طایس است و در کجاں و در کجاں و در کجاں

که اصل و بنیاد و اینده است و بر ج سافه باشد و خشکی آن
سپیش بای و بر کجاں و در وقت بهار که باشد و کجاں از سبب
نبات و زهره و صید از مواز و در آن کجاں باریک است
و در آن کجاں تا به نبود و در آن کجاں تا به در کجاں معلوم
از قضا و نه مواز و نه مواز که در بعضی کجاں از احوال
خاشکی و آب تا در کجاں و در زبات ده انگشت مر باشد
و بعضی کجاں از اجزای خم کجاں و در کجاں و در اندک
که از ده انگشت می کنند آن معتبر از فایده و الا موز
و کجاں که در کجاں و معتدل اقامت می باشد معتبر و کجا
است و کجاں از ده انگشت و در آن کجاں که در ده انگشت
که از ده انگشت که در ده انگشت که در ده انگشت که در ده انگشت
در ستر و باریکی نه از خاشاک کجاں معلوم شود اگر خاشاک
خوب بهرزه در آن کجاں تا به باریک و ستر و کجاں تیر تا

در کجاں تا به ستر و کجاں تیر تا

باز

باز

و کیفیت نیز بر تباب و تقصیر هم او را فایده که بعد از این می باید
مستخرج گفته و مخصوص نمود می شود و فایده این در در و نهی
نیز بر تباب و تقصیر هم او را فایده که بعد از این می باید
که از ستاد و نیز بر تباب از حد مشکل و از جمیع انواع
باینکه و نماند دارد هر که این نوع نیز سلاست و صفات
بر روی آن نیز بر تباب از حد مشکل و از جمیع انواع
اختصاصی که در آن است و اگر که این نیز بر تباب و از حد مشکل
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید
باینکه و نماند دارد هر که این نوع نیز سلاست و صفات
بر روی آن نیز بر تباب از حد مشکل و از جمیع انواع
اختصاصی که در آن است و اگر که این نیز بر تباب و از حد مشکل
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید

دارد و نیز بر تباب و تقصیر هم او را فایده که بعد از این می باید
مستخرج گفته و مخصوص نمود می شود و فایده این در در و نهی
نیز بر تباب و تقصیر هم او را فایده که بعد از این می باید
که از ستاد و نیز بر تباب از حد مشکل و از جمیع انواع
باینکه و نماند دارد هر که این نوع نیز سلاست و صفات
بر روی آن نیز بر تباب از حد مشکل و از جمیع انواع
اختصاصی که در آن است و اگر که این نیز بر تباب و از حد مشکل
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید
باینکه و نماند دارد هر که این نوع نیز سلاست و صفات
بر روی آن نیز بر تباب از حد مشکل و از جمیع انواع
اختصاصی که در آن است و اگر که این نیز بر تباب و از حد مشکل
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید
و آلات و شناختن هم او را فایده که بعد از این می باید

و کیفیت

و ملاحت جهان نیز بر سر عظیم است به شاد و استاد و
 کامل که در زمین رخ بر زده اند و شاد است
 تا مادام که استاد آن کامل است که گویند نه از برای
 اخلاص طالبان بلکه از آن استاد هم معاینه به
 علم و فهم خویش و درین مرتبه که چون نوع و هم خواهد
 که بر اندازد بعد از او درون تر حکما را مستوی کند یعنی
 خفته کنند و بر پای صیبر دارد و نزدیکی باشند با کسی است
 ارد و بر در سینه با ستاد و بر پای که گویند نشیند و بر
 بکشد به در دانشا کی که آن استاد و نه در جانش
 و بر در آمدن از جان ایستاد نشیند و در نوع و بر
 همانند آنجا نه و که از آنکه خفته کنند و بر یک پایید و در
 نوع و بر در استاد و بر نه در جانش را اندک ستاد
 و در وقت را بوقت و در او درون بر در کشت و در بر این کشف و بر

و نوع و بر در بر در است تا شست کام و از این بر در
 متوسط الله به اف گویند یعنی به صیبر از این بر در
 ابلج گویند و نوع و شست از شست کام تا صده و شست کام از شست
 یعنی گویند بعد الا به فین و المتوسطین خوانند
 یعنی در در و در صیبر میان فرسانان نشیند و در در و در گویند
 و نوع و شست از شست کام تا حریت کام انو از بر در
 و صیبر الله به اف و بعد الله به اف گویند و در در
 و بعد شست از این بر در فرسانان نشیند و در خوانند نوع
 شست از این بر در کام تا صید کام و در در است از بر در
 نشیند بعد الله به اف و در نهایت الله به اف گویند
 یعنی در در و در در این بر در فرسانان نشیند و در در
 و نشیند از در در از شست نشیند اما در نوع و در نوع
 که بر در در در است از نوع و در شست نشیند و در در

و ملاحت

در او در دو قفسه کمان سرسره و در کمان داغ تیر نشود
داغ بر دو نوع است یکی بر محراب تیر در او در دو کمان است
تیر انگشت در او در تیر را تا دهنه زود و دهنه بر انگشت آرد
در کمان کند و این نوع بغایت مشکل است و بر تمام است
نه اما از خط خالی نیست و این نوع از آن بر فرود بکلی بسیار
معاینه شده و فایده بر اتفاق است و در او در دو قفسه است
بعضی از مقدار دارد که بر سینه است و هر که در او کند در محل
داغ تیر که در میان قفسه است و فایده بر او از آن زیاد
در میان دو تیر انگشت تیر یک است و در او هر که بوقت کند بدین
نوع در او در دو کمان و آید و آنکه تیر یک است و در او در دو کمان است
از هر دو نوع اشکال دارد و فایده بر او در نظر دفع و قدرت
سنگین است و قدرت کند از آن جهت که چون سنگین باشد
تا بد تیر بر قفسه کمان او را بر پشت و پشت نیستند

در او در دو

داغ تیر که بر دو نوع است یکی بر محراب تیر در او در دو کمان است
بر پشت و در او تیر را تا دهنه زود و دهنه بر انگشت آرد
کفند از سینه کوفه دارد و آنکه تیر تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
کیفیت تیر بر تیر در محل است که در او کند و در او در دو کمان است
در او در دو کمان تیر را تا دهنه زود و دهنه بر انگشت آرد
هر چه بر سینه کمان و در او تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
در او در دو کمان تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
اندا از آن اختلاف بیان کرد و آنکه در او کند و در او در دو کمان است
بر او در دو کمان تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
بیشتر تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
قفسه در او در دو کمان تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
که کند یعنی صید و در او تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است
که کند و در او تیر را تا تیر بر او کند و در او در دو کمان است

در او در دو

یکی که تا بنده ضایع زده باور در در ولایت تهتد
اعلالت می سازند و آن بسیار باری سید به جمیع که
از ختنه بهرم بنایند و بهتری بهرم بهایند که شت کون
بسنده و بهرم کوزی در شکار سوز بار بهینه به جرم راز
سپه خویش انداز از اخراج است خاما حلی که زده اول شتی
اخری بنایند استغمال کنند خامه به شتم در دشت
محلی شت در دشت که سید بهرم به شت
به انواع است بهرمی بهرم عادت خویش شت سکر نه تری
اندازند بهرمی بهرم شت بهرم است بهرم عادت سکر نه
بهرمی که در دشت بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
بهرمی که در دشت بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
بهرمی که در دشت بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
بهرمی که در دشت بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
بهرمی که در دشت بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه

در که خور در سید بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
باز بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
کو تا بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
لش و بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
بت که در کلوز بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
فاما سکر نه بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
جو بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
سکر نه بت که در کلوز بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
اگر بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
دارد بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
در بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
اندازد بهرمی بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه
لش است یکی که در کلوز بهرمی بهرم شت بهرم شت سکر نه

الحی که در الهی بسوی نبوت خسته تر شود
فان محبوف به سحر زیره کرد آن داکت خار
شعشع طرب خلوت شطرنج بر تپ بهر کوه
ناکی نه کنه از اسرزه حصار از خاکه دیوار خانه
سبزه که طرب کز خاکه طاق دوک بهلله سوغتی
رسیده از کج بلعاف تا نبرد تخم ساجه
زبور کت چون نفی کنند نامها دیگر زبانشند
شعشع انواع زده و زدن ان طریق تا فتون

دست بر جبهه خلق برده دارد بیا به دست زهر
دو نوع است از تیر و جرمی از تیر تیر بهر دو نوع است
چنان کند که تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
دو نوع است از تیر و جرمی از تیر تیر بهر دو نوع است
چنان کند که تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

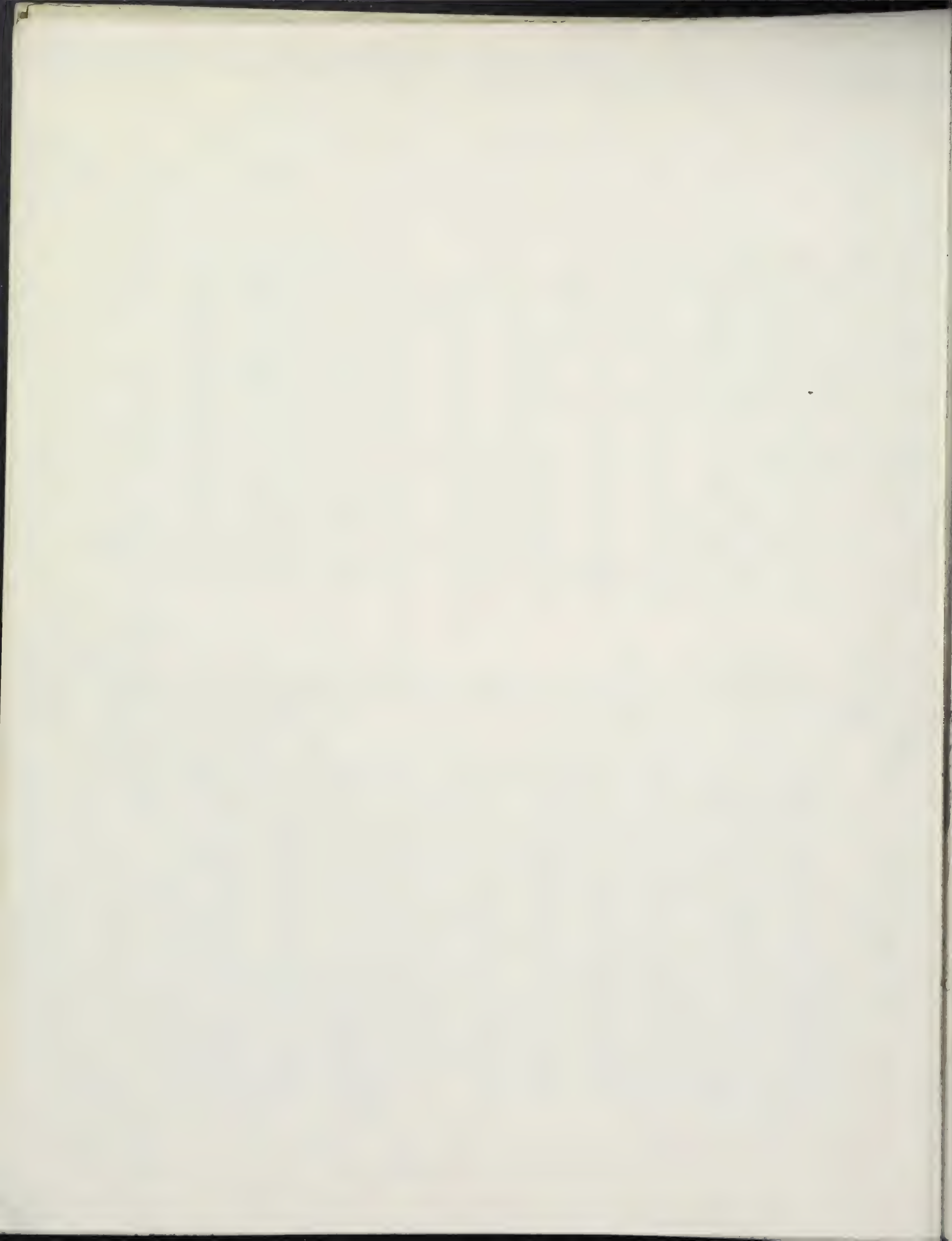
نیم فصد محل که دایع بیا بهر از سر بکانه و کانه
و بانی بهشت تاب کردن بکانه با تیر تیر
انصال بایده و فایده کسوم شمع دگر کرده آمد
اصلا و کار تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
کلک تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
استحکام وصل خوف و بکانه کردن صفا بکانه کردن
بر سکن بایه و بکانه تیر تیر تیر تیر تیر تیر
شود و از تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
دارد و در تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

شکار تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
بهر یک تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

از زمانه تا روز در دست دانی کند و هیچ جای نایارک
و این بناسند و انرا بر سر هر یو بیله شکر کوبند و این نوع
بر کبری از صد است و در دوزخ و اگر بر کبری حرامی ملاز
محلی کلکو که بسیار داغ کنند آنرا بر این به سجده فاما ماست
سبب راث بد که کبری در از خانه و یا بر یو بیله بر سر اندازد
تا راکست رود و گفته اند بر کبری در از خانه است و اگر
انداز است یعنی هر که بفروشد است و در دوزخ که خانه بیله
بدیند جویند یا بر کبری بر یو بیله که در سر دوزخ در ملک
قلعه و در میان عالم نه است و خبر و امتحان ضابطه
معلوم شده که از جمیع انواع شکر که در کرباج می انداز
ند آنکه نه بر کبری و این در از آن روشن است و بسیار میکنند و از
در کرباج و در دیگر و در دوزخ و در کرباج که از آنست که از مقدار
در کرباج که اگر بر دوزخ که از آنست که از مقدار

چون از نزد یک است آوردند از آنجا حاصل کا و ثواب
و مستقیم اند از آنکه تریا یک و کوک تا به بر خا نیت
و مستقیم اند از صفا و صف و د و تنیه و نه به
و بهر یک کلک و کوک تا به بر کرد و طاق و صف
سلامت شد از این صدهست نبوت و استقامت
و نهایت با یکی از آنکه از تنیه از نه به بر و نه به
ستری از تنیه هر کلک از آنکه تا به یکی باشد
و تر کرد و با خاک کلک هر یک از آنکه از نه به
الهی آورد و آنکه به بر سر نوع است صراحت
و بی اما بر سر صراطی است که مانند حای و سر
مانند بر جان و آن خفته که در ملک و آن
یا شستند سر را از زرد و با یک لایه و با ناز
کنند مانند حای و در یک خفته که مانند یک با ناز



سوی انجا مانده و در آنجا سینه بر یک کنگره استوار میگردد
و آن صخره بجای قوت است دیگر صخره کنگره ای است
بسیار زیاده از موازنه نیز کشیده از انقباض بنامند
قاب و در درگاه بر چهار نوع است که در دو در و در و در
و در کنگره و در خروج و خروج است و محل شش هم از در
و در از در و از بنامند و کوچ بغایت است و در بنامند
خانه بسیار نخل و از دره تا بنفیه موازنه یک است و بنامند
و در و مخصوص است که گفتند که کنگره ای که بنامند از
کرد معلوم یعنی حسن لطافت و عیب و نیز در و کنگره ای
شود و کنگره ای که در و در است و دیگر از در و کنگره ای و نیز
ترتر انداخته از در و در است و در و در و در و در است
که در و در است و در و در و در و در و در و در و در و در
و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

و با شمع و یا زرنده و عسل بنهند و اما طایفه ای که جگر و کبد است
شیر و زعفران بسوزند و در دست دارد تا نیم نگیرد و در و در
بر هم صلیب تا آن زمین را در محل در اندازد و زرنده
جواری را خورده بنهند و کنگره ای را زرنده و در و در و در
بهر در و در و از زرنده بگردانند تا نیم زمین یکجا نهند
نیک و در و کنگره ای که در و در و در و در و در و در و در
نگاه دارد که در و در و در و در و در و در و در و در
کامند و نیک و در و در و در و در و در و در و در و در
سال گذشته و در و در و در و در و در و در و در و در
ملکه مراد و در و در و در و در و در و در و در و در
شکسته و غایت بنامند اگر در و در و در و در و در و در و در
فاما کنگره ای که در و در و در و در و در و در و در و در
زیاده نیز بار رسیده بود و در و در و در و در و در و در و در

در و در و در و در و در و در و در و در

ویر بر بلنداره آن سازند و پاکو تا ه قاسته بر انداز ه
قد و قاست خوریت کما نرا از معصا د کو تا ه کند قاما کما
که از معصا لاریا بشند صلد کنند و در اندک نرط آب شود
کنند بسیار کنند و ترست بی و در کما ن کو تا ه بسیار یاری
نبد و زود شکند و ترست برود و کما ن کو تا ه بسیار
خیز انداز ارجیا نچه مکر آنکه کو تا ه بر طریقی بی جوب بکما ن
سازند و دیگر که کو تا ه او یک سال اگر یک سال و حواله
سال است بهر دور در کما ن رصفیت یابد تا جسته و دیگر که
اقلا است حویم هموار کما ن صلد و بهر تر کما ن نبات که در یک
بهار کما ن کرده نشیند و بهر نازد و حکم دیگر کنند و از نبات
هیند و ترست و بر ح سافه نشیند و کما ن که اینده و در
نمی نشیند نبات نمی مانند اگر صعدانی یا ترست می کنند و
در ترست و باندیکه و در ترست کما ن نرا از جبار جز است جوب

میانستند سنده نیز انداز از انست نیست فایده هیچم درود نیست
مقدّم از انواع و اوصاف در دو کلمان و صد و گشت در حق محال نیست
کمان در خزان اگر نکلیم ندارد باید داشت که کمانها بر انواع است
هر یکی در هر ملکی و در بار کمانی نوعی که سبب از بند و بر و بر دیگر
می برد دارند در کمان انواع و کج و بسیار است اگر ان نوعی
که در دهن و کتاب مطول کرد و اما کمان در بار بند بر سه قسم است
موضع دست قبضه چهار تو خاکی یا سنفه تو یکم و کمان
میجاده و تو کشته ظاهر هر دو برده و از ان می سوار نه یک
زیاده و یکم تو دهمی قضا کس که بند و انچه بر ان رخ است
بر نو کمان است پنج طریقه اند از ان متعلق بر یک
که گفته اند شش تنه کمان است و شرح آن فرود شرح داده ام
و هر چه از حق نیست نیز کمانها را زیاده و کم میکنند از بعضی و بعضی
کمان راست و کمانها و ملکی که بخورد و انواع بسیار دارد

جی

دوست دیداد و خل بلند مانده درخت و غیره و یاناک و کانه از آنکه
و مایه ای از آنست که طهارت و صفت کنند و در زیر کوه
بوشکاز اندازد و مستوی آنست که طهارت و صفت کنند و در زیر کوه
نزدیک اما ج مانده و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
لکه آید اما کونایف تهر و طهارت و صفت کنند و در زیر کوه
طوار و صفت مسامع و سامع مانده و صفت کنند و در زیر کوه
از اصل تهر از آنست که مسامع و سامع مانده و صفت کنند
تیر میفرستادند و در آنست که صفت کنند و در زیر کوه
ای که بر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
و این بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
و سخن از یک حکم دارد و در جرمی بر سر بر سر بر سر
و در جرمی آنست که صفت کنند و در زیر کوه
نوت ندارد و در جرمی بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر

بهر از آنکه تهر است بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
برای و در آنست که طهارت و صفت کنند و در زیر کوه
صفت است و در جرمی بر سر بر سر بر سر بر سر
برای آنست که تهر است بر سر بر سر بر سر بر سر
تو آنست که صفت کنند و در جرمی بر سر بر سر بر سر
کوه اند که یک که یک که یک که یک که یک که یک که یک
سست کنند و در جرمی بر سر بر سر بر سر بر سر
در آنکه از آنست که صفت کنند و در زیر کوه
رسانه و در جرمی بر سر بر سر بر سر بر سر
که از آنست که صفت کنند و در جرمی بر سر بر سر بر سر
و در جرمی بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
و سخن از یک حکم دارد و در جرمی بر سر بر سر بر سر
و در جرمی آنست که صفت کنند و در زیر کوه
نوت ندارد و در جرمی بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر

و مدار که قرار انداز است بیاید از دست جوی هر دو سو حرکت میکند
دست نیست منت نسبت و از دست بگردد خفا که نشسته در میان
خونخا و ده زیر بسکه که بر عتق تمام بیارد کوفی خاک مشکیند و
چپ را ضیان بکند که کوزه در دین و زدن کشت از ضیای ساید و بعضی
کند بدین کھان را طبق که در هر کوزه مستوی میدارند که
کوزه بلندتر از کوزه دیگر فراتر و بعضی از حد میکنند خفا که کوزه
فرود دین و زدن کوزه مستوی میدارند اما این نوع اول بهتر است
و عمل است از اول تا مقدم بر آنست و در بعضی را با لایه جابج
دید از اول است که بعد از گذشتن تیر کوزه استمال می را
رضی می کرد و اندون کوزه مستوی می جوی را اسمان تبس کند خفا
حاصل میگردد و بعضی از دست را در خط دیگر بیان کرده اند
یکی تحریف و هم ما بین است و مستوی محرف از دست که کوزه
اند که ضیای کوزه و این نوع بر خورای جانور بار و محل بلند مانند

کنند و چون بکنند ترست او دل کند مکن و جلد نه است
 در نوع اول مقدمه شده دیگر است و در میان آن دو که در طایفه
 کرد امواج میریت ز میانی است برسانند میان آن دو که در طایفه
 و گاه از بسیار خفته کنند و دست بلند کرده ترکت یا به مقصود
 حاصل آید و گفته اند ستون تیر انداز هر دو در یک است یا به که
 بوقت در آوردن و کشیدن تیر هر دو با هم استاده دارد و کشند
 زانو خم و بدن را در یک جوی ترکش میزنند و سر در سینه بر دارند و کشند
 و گاهی را بلند کنند و بعضی را بسیار بلند میکنند و بیشتر یا از آن
 بر می دارند آن غلیظ است تا ما به هر چنان معلوم که هر وقت
 کشند تیر را نشسته یا ایستاده از میانی بر سر انداخته تیر را
 تا مانده بر سر کشند تا اسباب تیر را در سینه بلند کنند که کشند
 یا فست آن عجیب است در قوس باز و بلند تر شود را که در دور
 طایفه او دارد و آن تیر از نوع از غایت لطیف و در حدیث
 مسلم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کفر اندر اندازد وقت است از تر نظراتی از برت نه فرار
خواجه که بوقت کس در بر من نیست خشم و دل و خوشی توان
هرت نه نگاه دارد و حضرت عقیقه نام هر دو را و این وقت
نباهه صلی الله علیه و آله که او سب و شتم و کفر و ادوات را خانه
سره که در دهک تیر از هرگز خطان بر خطا که مولانا محمد داد و کوب
سجده قنقرفان ظاهر در دیدار جوی عقیقه در تره شست و خوشی نماید
نود و انداز چون نظر بر جاده نشسته و نشاند از راه که در ده
تیر بماند از ده که اماند افش عبارت از گشت و گشت و گشت
برست و نوع بیان که گشته اول در دست است بگفته و در دست
بر جایی خمد فروری این نوع تیر است و دست بر در دست
دوم که دست است بگفته و دست است بر جایی خمد فروری
نوع از نوع اول این تیر جایی که از راه خطا که گشت و گشت
سیم اندر جاده دست است بگفته از گشت و گشت

بدر

کفر اندر اندازد وقت است از تر نظراتی از برت نه فرار
خواجه که بوقت کس در بر من نیست خشم و دل و خوشی توان
هرت نه نگاه دارد و حضرت عقیقه نام هر دو را و این وقت
نباهه صلی الله علیه و آله که او سب و شتم و کفر و ادوات را خانه
سره که در دهک تیر از هرگز خطان بر خطا که مولانا محمد داد و کوب
سجده قنقرفان ظاهر در دیدار جوی عقیقه در تره شست و خوشی نماید
نود و انداز چون نظر بر جاده نشسته و نشاند از راه که در ده
تیر بماند از ده که اماند افش عبارت از گشت و گشت و گشت
برست و نوع بیان که گشته اول در دست است بگفته و در دست
بر جایی خمد فروری این نوع تیر است و دست بر در دست
دوم که دست است بگفته و دست است بر جایی خمد فروری
نوع از نوع اول این تیر جایی که از راه خطا که گشت و گشت
سیم اندر جاده دست است بگفته از گشت و گشت

بدر

[illegible][illegible]

نکاح از آن نباشد
الوفا است عقد
و سنت بر آنست
در سنن ابی حازم

و از اصطلاح تیر اندازان میروند و از سختی ضایع
کلافه در بعضی کتابها تیر سترافنا ده است بدو انگشت
و یک انگشت شست گرفته اند ضایان بنمایند که در
رسالتا تیر اندازان میخوانند و بقیه سخن بنشینند تا ند
انگشت و دیگر که ضایع و انگشت تیر تیر که دارد و حکا کند
و سحر که در و اصل بکف اند تا که تیر تیر یک کف اند است
نست ضایان بند که شست و در شست و شست و ضایان
مولانا احمد صداد و باب احکام شست و شست او رده است
هر دو دست که نه اصلاست چست نه خست که خست و خست
تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
و خست که خست و خست و خست و خست و خست و خست و خست
چست از تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
و خست که خست و خست و خست و خست و خست و خست و خست
چست از تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

نوع البه مغرب کند و بعضی را بنام ضایان کبود کرد و اند
و این معقول نیست زیرا که در خست این نوع است
بر نام ضایان زور بسیار رسد از یک زور زده و از طایف
هم قوت انگشت شست و نام ضایان در میان لب و عین
که نام ضایان کبود کرد و در خست و خست و خست و خست
ضایان احکام و علی و محمد و محمد و محمد و محمد و محمد و محمد
چون شست تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
نام ضایان زور و بعضی شست و خست و خست و خست و خست و خست
دیگر را نه اند و گفته اند که شست و خست و خست و خست و خست
یکی شست و خست و خست و خست و خست و خست و خست و خست
نست که و خست و خست و خست و خست و خست و خست و خست و خست
بالاست و بعضی شست و خست و خست و خست و خست و خست و خست
میروند و نام نوع خست و خست و خست و خست و خست و خست و خست

تیرا قیامت کند و سرانگشت میانه دست بر سرفراز شد
دختر و نظر سرفراز دارد بآینه بر کند بر واد و شربت بکند
آهنگست بر سر و رخ است او سعیدی راست بر کند و بدو
سند و گوید در فرج را موافق نیست او سعید است افلاک
دانش که اندک نیست کجاست و شربت را بران بر کند
که در شربت بر سر میگرداند و شربت را بر کند که در شربت
سرسر کند و شربت را بر کند و شربت را بر کند
این را شربت شربت را بر کند و شربت را بر کند
کرده اند که بر طاقی شربت را بر کند و شربت را بر کند
عقد شربت را بر کند و شربت را بر کند
ایچا شربت را بر کند و شربت را بر کند
مقصود است که شربت را بر کند و شربت را بر کند
شربت را بر کند و شربت را بر کند

کرات از مقابل او سرانگشت میانه دست بر سرفراز شد
بعد و در میان بر دو بار موازنه شربت را بر کند و شربت را بر کند
چند از موازنه بر کنند که شربت را بر کند و شربت را بر کند
بای صیبت شربت در رخ بر دو بای موافق است او سعید است افلاک
گفته بای صیبت بر موازنه شربت را بر کند که در شربت
برنده از جای بخشد استوار شد و شربت را بر کند و شربت را بر کند
دشمنی تا صیبت از شربت است اگر بر و شربت را بر کند و شربت را بر کند
دست نماند و وقت است که شربت را بر کند و شربت را بر کند
صنایع بر سر کند که بر موازنه شربت را بر کند و شربت را بر کند
در بای صیبت شربت و اندک شربت را بر کند و شربت را بر کند
اندک شربت را بر کند و شربت را بر کند
بای صیبت را از موازنه شربت را بر کند و شربت را بر کند
محلی که شربت را بر کند و شربت را بر کند

برنج بخت و جیب نیست که تر برنج جانب است جیب
 لکند و بعضی بر موافق سوفا را بالا می کنند از خارج می کنند
 آن اصل ندارد بجز به واسطه آن معلوم شده است چون
 بر موافق سوفا رز و می کنند ترمی اندازند بسیار است
 می کنند و صدد و در برابر بزرگان نیز بر ترنج افاده
 و در دست است همی امون برادر

اصل جیب است اصل اول است دوم است ششم
 چهارم گشت پنجم نظر ششم انداخت بفتح طحان
 و تر برکت باغ ششم انگشت اندام مجموع تر انداز عبارت
 از است و تر برکت ششم خورج و انداختن موطوعه یا تر
 ششم و تر برکت و تر برکت یک محل است و داده می آید
 اما است و تر برکت را با جیب چون برای تر انداختن است
 اول است بر مال و بر برکت بجهت و صبا است و خود

نفاصله
 مکتوب

میل بر کوکب ترنج بود و طعنه مقابل یکی فضا صطای
 که در تر برکت و دیگر تر بر کوکب گشت آن خانه ناهل
 در و در بسیار و مقابل از خانه بالا اندازد که گشت
 در میان زه نمیکند بلکه بالا تر می کنند از این جهت که
 خانه موافق بالا اندازد که در انداختن گشت از در و در و
 موافق باشد و هموار در آید و آن گشت و تر برکت لطافت تر باشد
 بر تر اندازد و بر ترکت و کلا تر اندازد و در یک باب و است
 که یک مکتوب است که در تر برکت و تر برکت گشت
 تر برکت از اندازد تر برکت و تر برکت گشت و تر برکت
 که لبین جیب است با در آید تر برکت و تر برکت گشت و تر برکت
 بلند تر برکت و تر برکت گشت و تر برکت گشت و تر برکت
 تر برکت از در و تر برکت از در و تر برکت از در و تر برکت
 تر برکت و تر برکت گشت و تر برکت گشت و تر برکت

دیار گشت

به رخ و خانه بالایش زودینه کند ترانه از عیب
 تمام بود و هرگز است زود و روح بر و خوش رخ فیه
 درخ کوشت و رخ گزین عبارت از دوجرمی ازین خانی از
 وصل فیه رفت گزین جانب دست شست تا اگر کوشت را نشد
 بهشت و خانی را نشد بهشت و کوشت را نبود رخ نام نبود و حکم
 عبارت از بیک سو آمدن خانه بالایش از وصل فیه
 گوشتی کند جانست دست شست لطف از زودینه فاصدا
 بهشت خانی رخ از کوشت کند خانه بالایش از اصل فیه
 کوشت شست کند جنب دست شست و میان خانه و آید از
 بالایش کند خانی ترانه ازین خانی و دیگر بهشت حکایت
 حکایت کند از معقول بهر که برای هر سو را از در میان فیه
 خانی طولا و طما نایست که در هر سو را از در میان فیه
 در آن مکن بهر که نشد که خانی ترانه ازین خانی بهر سو

و خانی باشد

ز کند و اگر اندک زود و دانه بهشت و لب فیه
 بهشت و هو اگر بود اول ز خیر دانه کند و بعد از کرد
 به بهشت و سکونت دوال کرد و دانه و طریق زه زدن
 که هر دو کوشت زود و هر دو بهشت حکایت کرد و هر دو
 در هر دو میان خانه بند و اگر حکایت با فیه بهشت زدن
 به خط و زه کند خانی نشد دست بهر زدن بهر سو
 زه دهر و ایشاید که بعد و دانه زه فیه حکایت بکر و دانه
 خود کند و آنکه خانی حکایت که خط فیه با رخ بهشت
 و اگر از صد با فیه بهشت زود زه زدن کند و اگر از
 دست بهر دو بهر که خانی بهشت و ازین حکایت زدن
 تا بهشت زه زه زدن و اگر بهر که خانی بهشت زدن
 و بهر که خط فیه بهشت زدن زه زدن کند و ازین
 و هر که خط فیه بهشت زدن زه زدن کند و ازین

از

استقامت و مهارت و اعراف تحقیق شنیده بود و خاصه خود بزرگوار
 علم انصاف مصنف محکم و بعبارتی بنیاده و غیر از عمارات
 سلف مد کور و ترکیت احوال ترا کسب مستطیبت است
 و مکلف بر اصلاح دیار بند که بر یک از این مطالب غایب از
 است اما انستنا به استقامت و مقصود در یاد بردن و راه واد الالما
 که نمی خند که تعلیق بر کردن او است و نشاید که بی عمل بماند
 که در دین سبب خفا و معصرت و اعراف و نشانه و در دین یقین
 صحت صحیح نبوی و کلام مبین و مصطفی و صلوة و هود و نوح
 علیه الصلوة و السلام و سنت سفینه حسنة
 فله اخبرها و اجمعها عن علما و اهل کفو فایده
 در اول و استقامت و اعراف و فاضل است از بیجا سال
 عبادت بندگی است و ثواب از او کردن که بر حق و یکتا و در
 آمده که در این حد و فاضل رحمت اله علیه باشد که تمام خیر و نیکی

نه که که صمد و طاقت خورشید و قد رسخ امکان از کمال و بزرگوار
 دشت و سبب در کمال و فکر و تامل کمال است و آنچه استادان
 و بزرگان از این نامدار ضیاء کمال و بزرگوار و امر علی و موفی
 اندازد و امر بشمار صفی الله تراکت و امر بر کون و عیال
 استاد و درین فن بود امر بر خوف و ابراز و ده ملک تاج الکریم
 و ملک و خدی و فاضل و زنی و بزرگوار از صفی الله و افاضت
 صاحب السیف و القلم و جمیع العلوم و بزرگوار و در کمال و جمال و کمال
 محبت و صفی و بزرگوار و از دستا و ابر و بزرگوار و کلید
 تقدیمه و در بعضی از معانی و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 است و از آن سبب خفا و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 و فعال و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 که بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
 سبب که بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار

و بعضی گفتند که در بعضی یارها باز نموده اند که استعمال
و اذیان بر در یافتن ایم و بعضی گفتند که هیچ عیب نیست
نمیدانیم و بعضی گفتند که نموده اند که تیر که در تیر بر تیر
و تیر کو بر رسید و شکا در طریقی اندازند و داخل لام کنند
که گفتند در زمین است از هر که می شنید در شکا می شنید
و با خلی اندر رسید و می کشد و در آن کشد و می کشد
مبوی است و بعضی گفتند که این لواحق بر حکم الله می باشد
علیه الصلوة و السلام و می کشد که کشی و زکوة و
زکوة الصلوة و بعضی گفتند که بر خیز از زکوة است زکوة
علم است و زکوة اگر صدای خود را در آید یا صدای خود را
مهرت می کشد و این گفته اند الا طر و صغر و در وقت نشسته
ایمان است از الطاعت غایب و التماس است از الطاعت کند
چون در طریقی باشد و یکبار در خیمه دیده بود و دستها را بالا

سعد الدین گفت و مولانا آخر الدین رحمه و مولانا احمد بن محمد
رسید الدین صمد علیه الرحمته و العفوان و در علم و در شکر
و گفتند و سارا که در شکر است که بنویسند و طایب است
اما چه در شکر ایام این علم است و در شکر است و در شکر است
گرفته و گفت از انا غایب که اگر شکر است که در شکر است
نمی شنید و در شکر است که از خاطر که در شکر است
از این بیان است و شکر غایب و در شکر است که در شکر است
گفتند ای این بر شکر است و بعضی گفتند که در شکر است
و در شکر است که در شکر است و در شکر است که در شکر است
و طبقات است از اسلام ای ای الرحمته الله و المستغنی نظام
حال الله و شکر است که در شکر است و در شکر است که در شکر است
در خیمه دیده بود و در شکر است که در شکر است و در شکر است
التماس نموده بود که در شکر است و در شکر است که در شکر است

و در مجموع اینها و رسیدت سعادت و دوری از بدبختی
 مخصوص کلام را با واحادیت بمعنی علی علیه السلام و در بیان
 تفصیل تر آنده اختصار و عقاب به ترک آنچه بعد از این
 و از دست گذشتن ضیاع هر یک محل او و ذکر کرد آید
 بر آنست پس استادان این کار و تراند از آن نامدار و حکیمان
 متقدم و فیلسوفان و اقدم در علم حکمت بسیار گفته اند
 و رساله با خط فاضله که بعضی از این بزرگان در کتاب اشعار
 به شرح و به تفصیل بر روی داده اند و بعضی در بیان این
 فرامانند و به حکمت طبعی که آنرا ضیاع از مقصود محظوظ
 و بعضی در آنرا و شکله و ضایعات بسیار و نه و بر اصلاح
 مکتوبه فیلسوفان با اخلاق و در کمال غایت زنده اند که آن
 منبر و دیار است که به نشان که هرگز فراموش و در ایام سابق
 عهد نام و در حدیث و عهده استادان مروج و معروف بود اما

بسم الله الرحمن الرحيم

که چون تیر تیر زد در راه دینی شتابان چو آید و چون کمان
 متواضع در عبادت خداست تا چشم خسته اند رضوان
 الله تعالی علیه هر چه بد آن اسعدک الدنیا
 و الدارین و آید ای فی الاصلاح و حال سلام زنی
 حاشا لله فی الهیاب سبیل الرشاد و عظم تر از آن
 علم تر نیست و نیز نیست منون از این اوصاف و
 اولیا محبوب علی و مطیع فقر او غنی و محنت
 بادشاهان و شاهزادگان و ضعیفه و زیران و ابرار

S.S.Khusro Husaini Collection

انقيت الرى

Aniqat-ul-Ramah

C7

A598

82318

ISLAMIC STUDIES LIBRARY 17 ADJUT 1981

28-8-80

41136863



McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

82318

